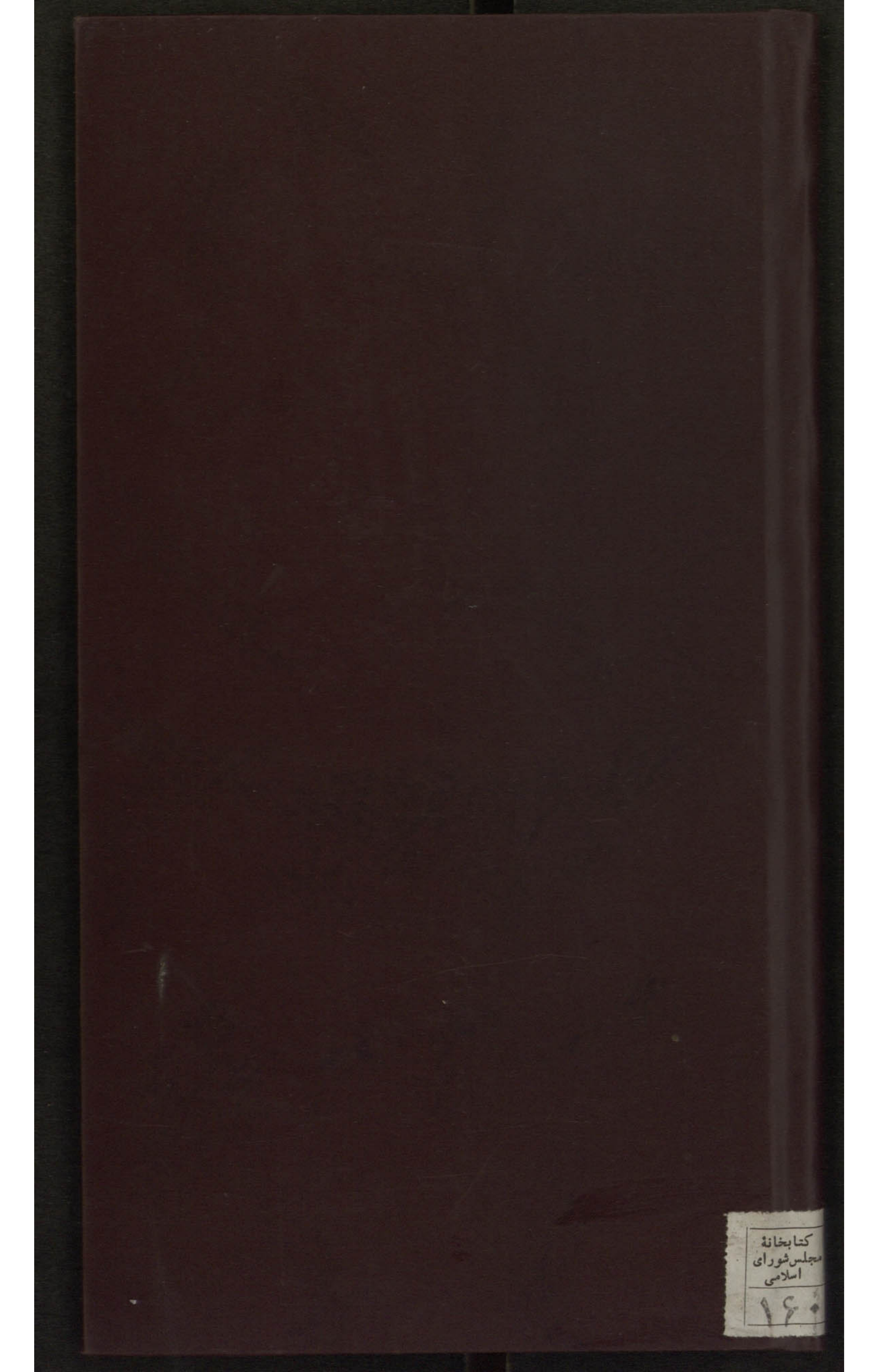
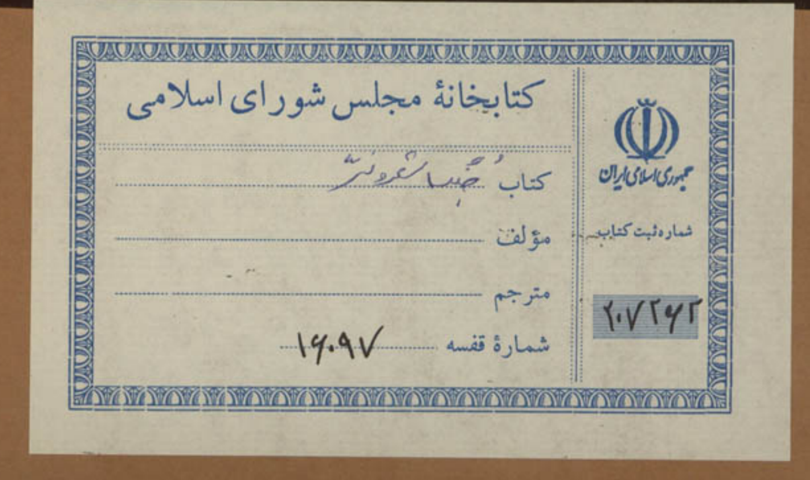






۱۱۸۲ ۱۶۰۹۷ ۲ ۲۰۷۲/۶

استغاثه گل و مل با هم

مناظره گل و مل

درویشی در مجلس احباب گل و مل با هم میزدند از مباهات دم از فخر و کرم

هر چه بر او در شرف خویش تا پا زدن هر دو داد در هنر خویش و لیلی محکم

مل ز روش دل اندر آخته بجور شیدکلاه گل ز خجلت رخ افروخته بعیوق علم

مل بر آشفت که انجا که منم جلوه فروش هر طرف قافله بر قافله لطف و کرم

مهر از تربیتم مهره ربایدازبار رو به از تقویتم پنجه زند با ضیغم

چین نقاب از رخ نور انجمن بار بجو اخضرم خشعه ام شیراز مهر و وهم

بفروغ رخ من جبهه بر دهد بجود بصفای دل من آب خضر خوانو قسم

دلنواز لب یکی از زینت تو فیع مثال روح بخش است مرا نقش نگین جامم

چون ننازم که خداوند جهان در قرآن نام نامی من و نفع مرا کرد رقم

گل بخندید که از خیره هم اندر قرآن اثم تو اکبر گفت خدا نعم و کرم

انما الخمر ترا سلسله گردن شد آیه فاجتنبوا گردید بر هر بت ملزم

گرچه در مستی تو هستتار تاریک بود در خمار تو هم درد سر و شد تن غم

تو در اول همه مهری و در آخر هستی بوفاداری چون لب نامحکم

انکه یکتا فتنه بوی تو نعوذ بالله منقبض گرددو لاحول کنان گیر و رم

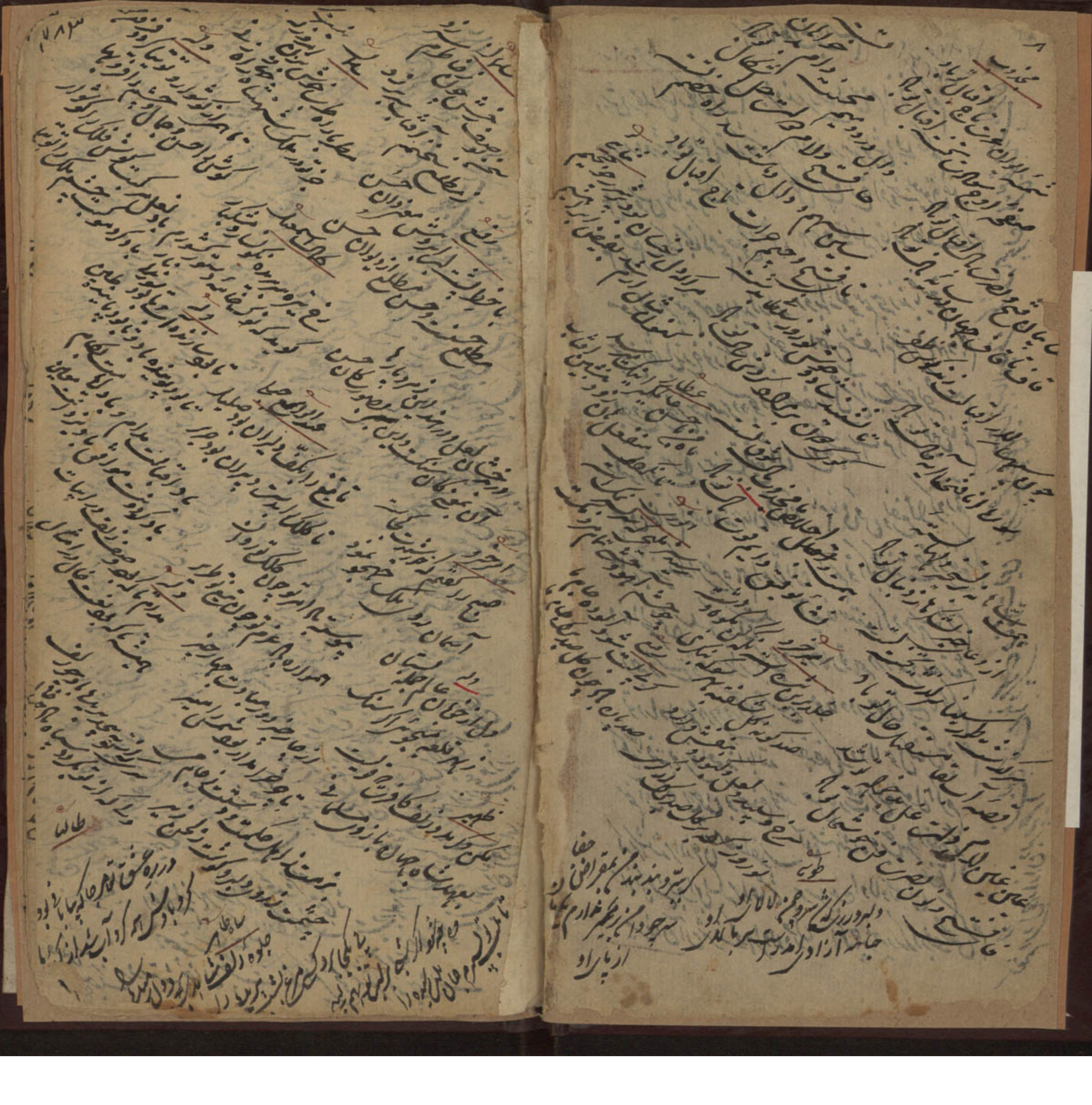
منم آن پاک رخ چون بر گندم توبید حل باریست علی رقعه رسول اکرم

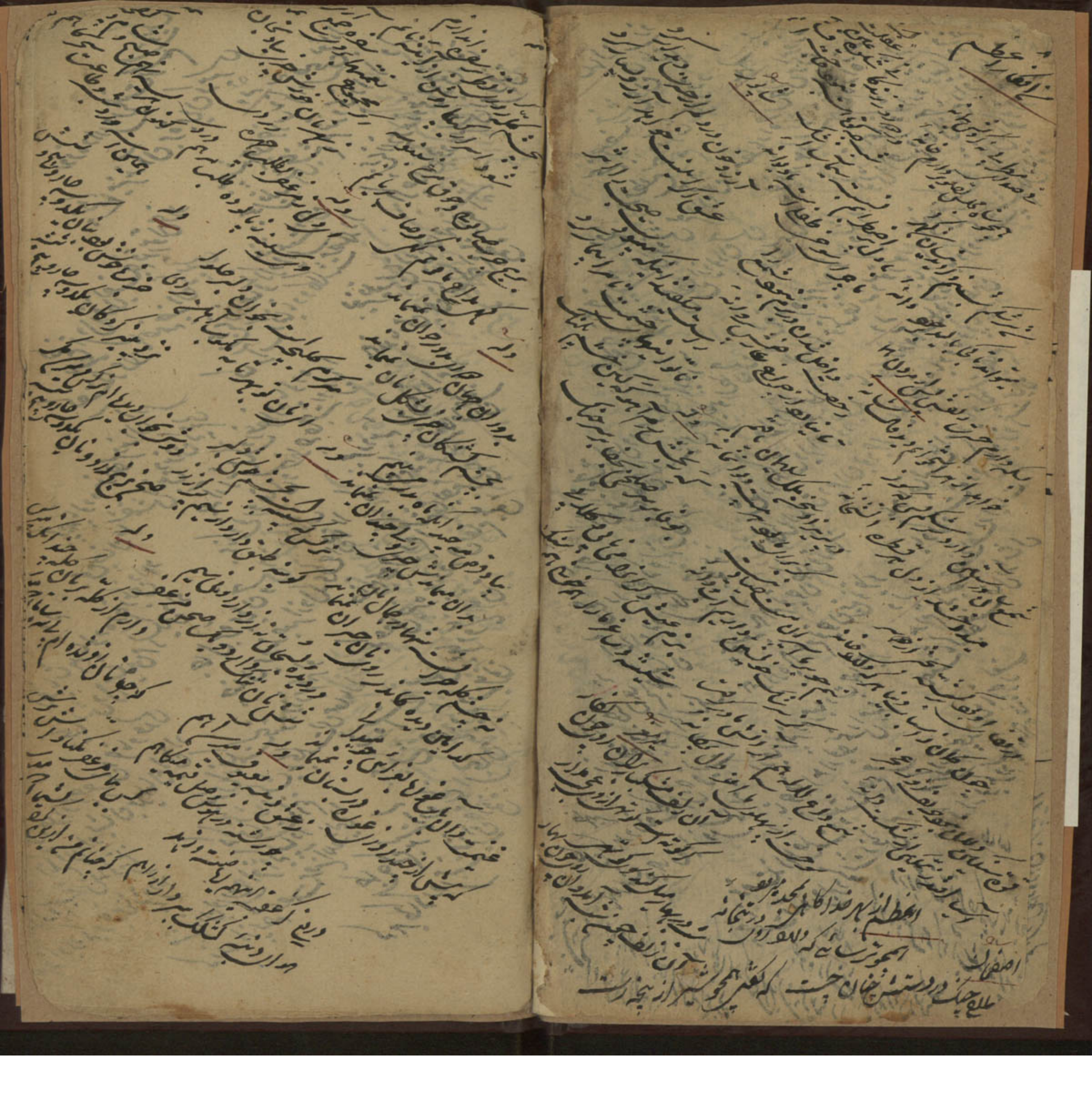
که برشد مرا از عرق مصطفوی آن شهنشاه عرب خسرو اقلیم عجم

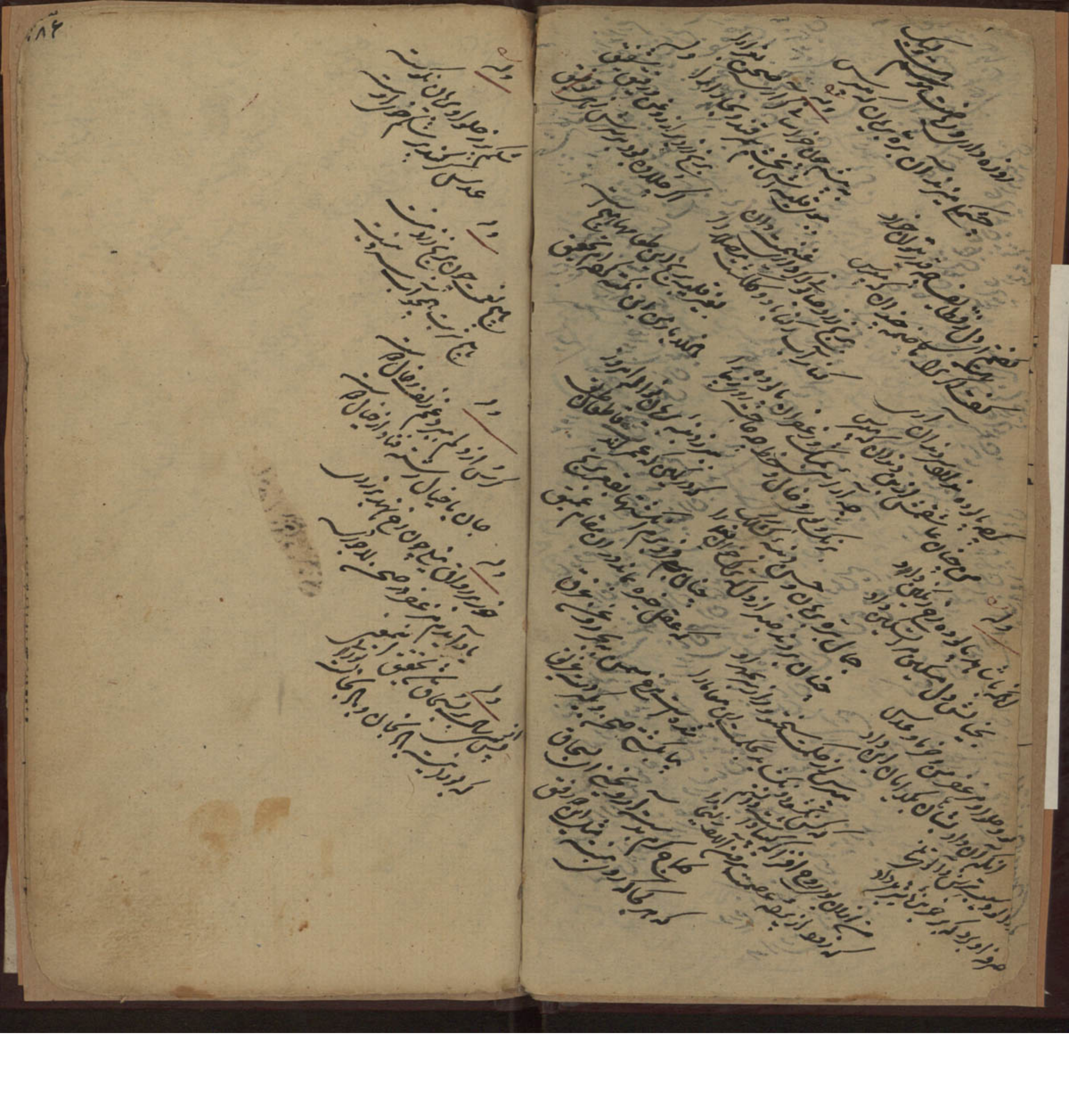
نازش من بهو این بس که مرا جا باشد بر سر زینت اولاد رسول اعظم

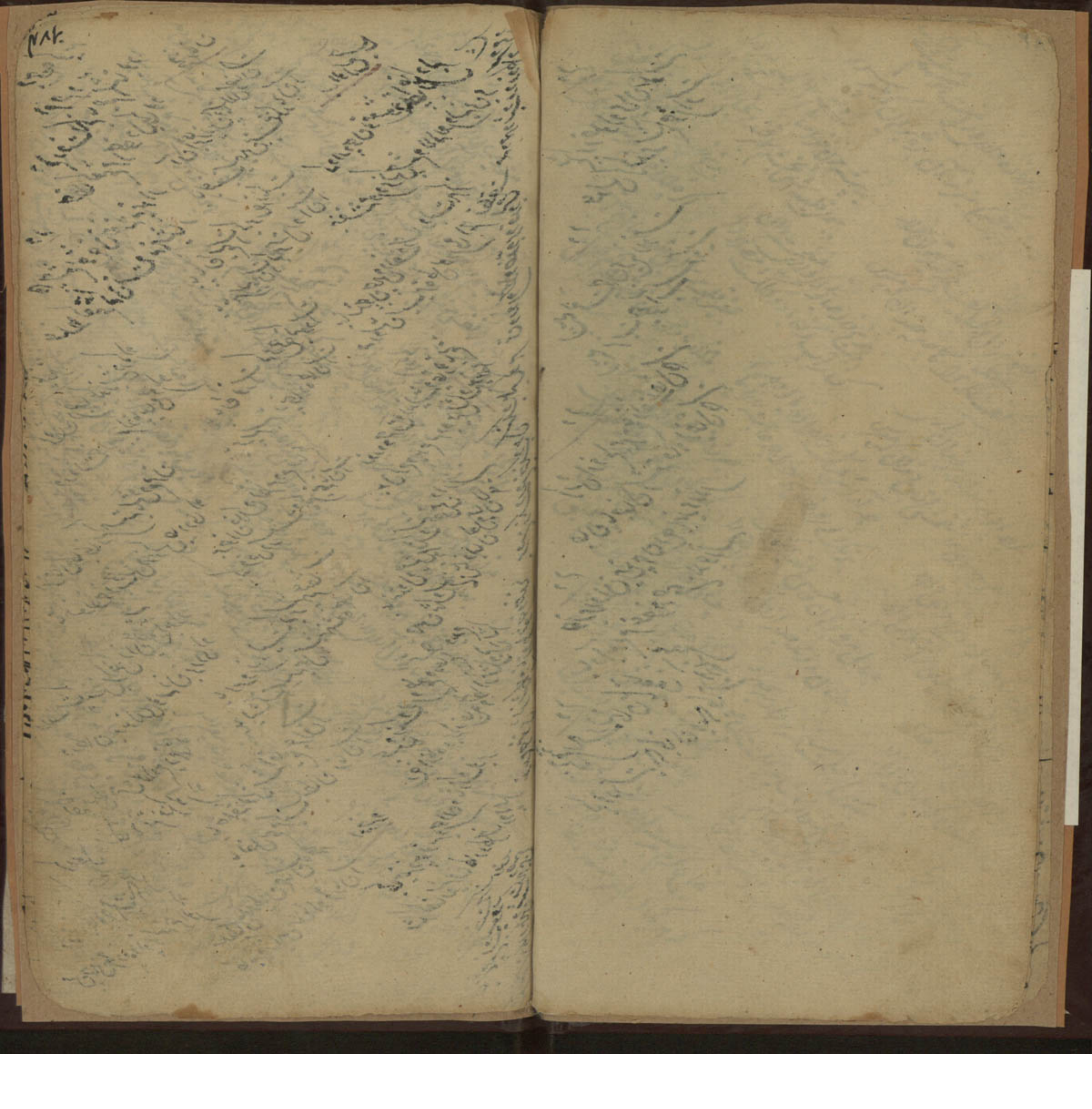
میرزا خان آن شرف گوهر اولاد رسول انکه چون حیدر کرار بود محض کرم

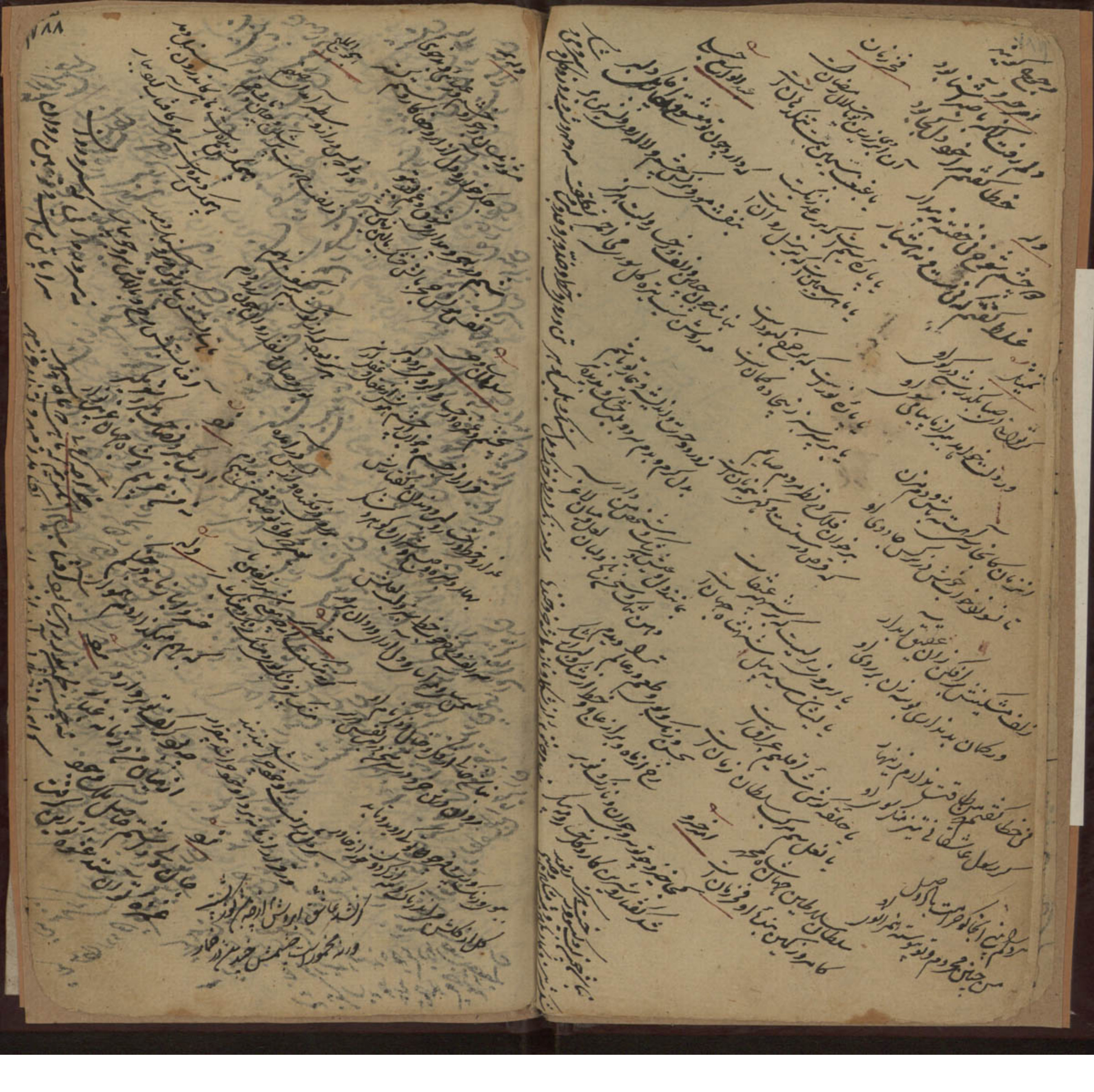
[illegible]

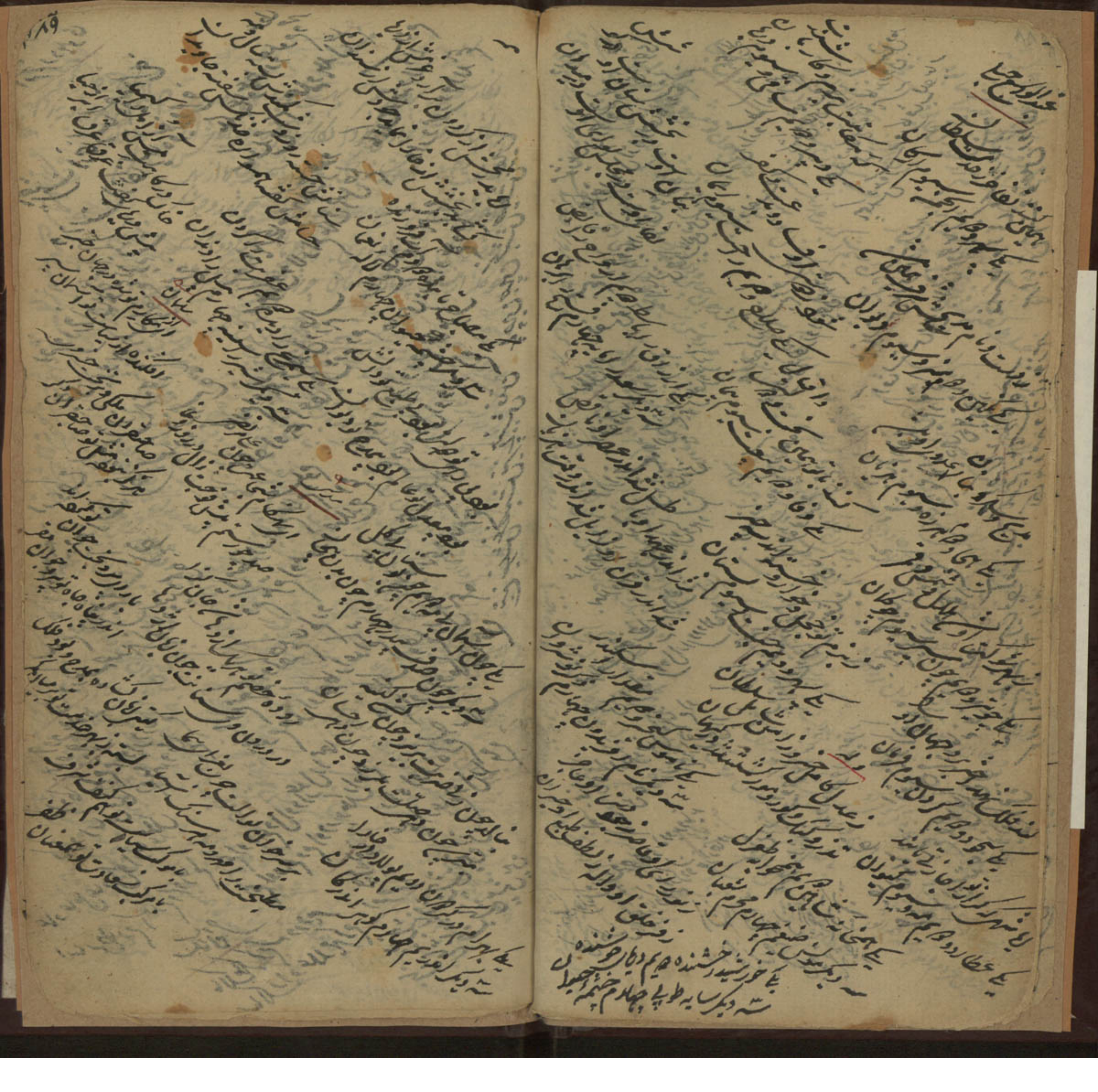


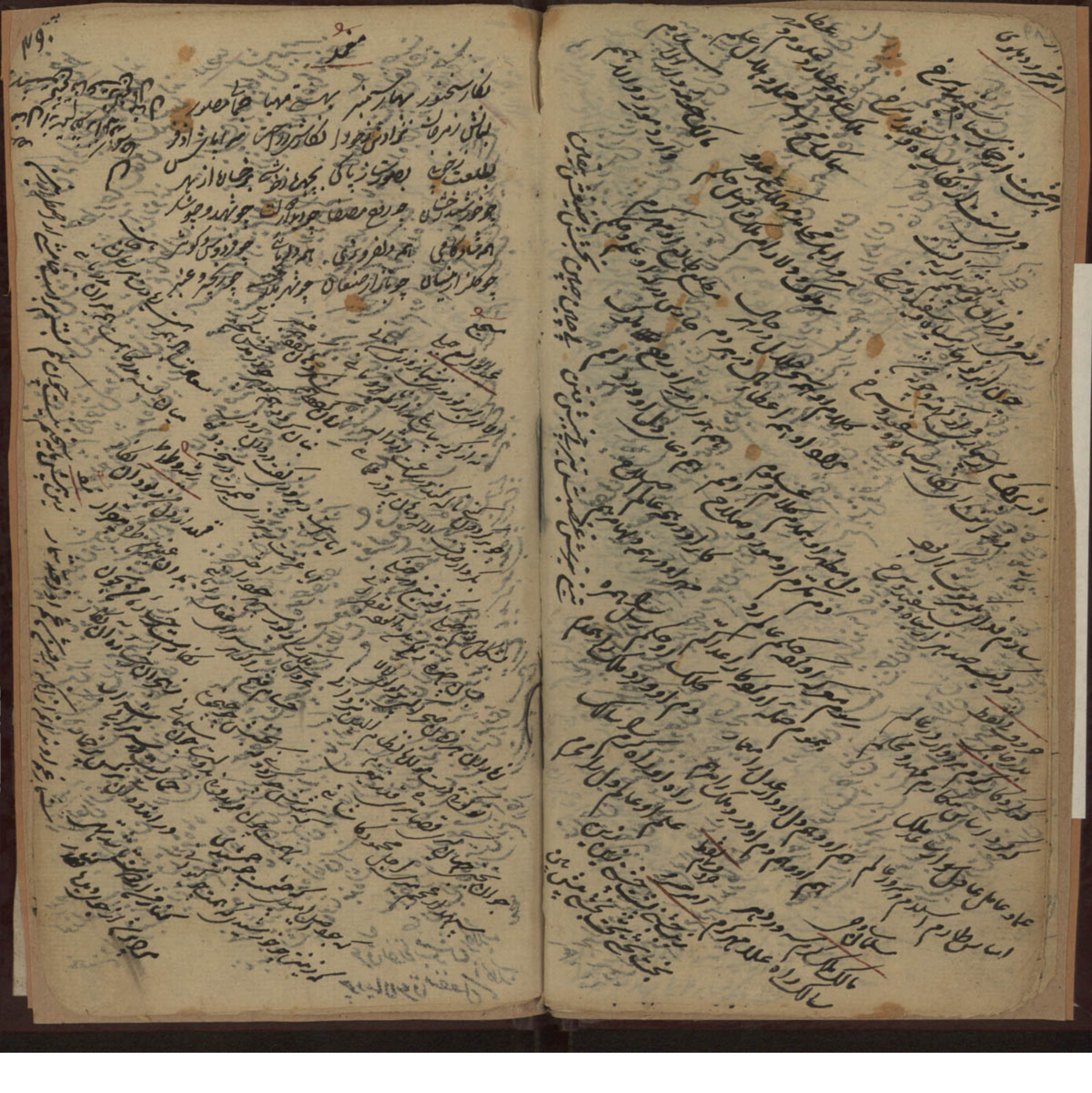


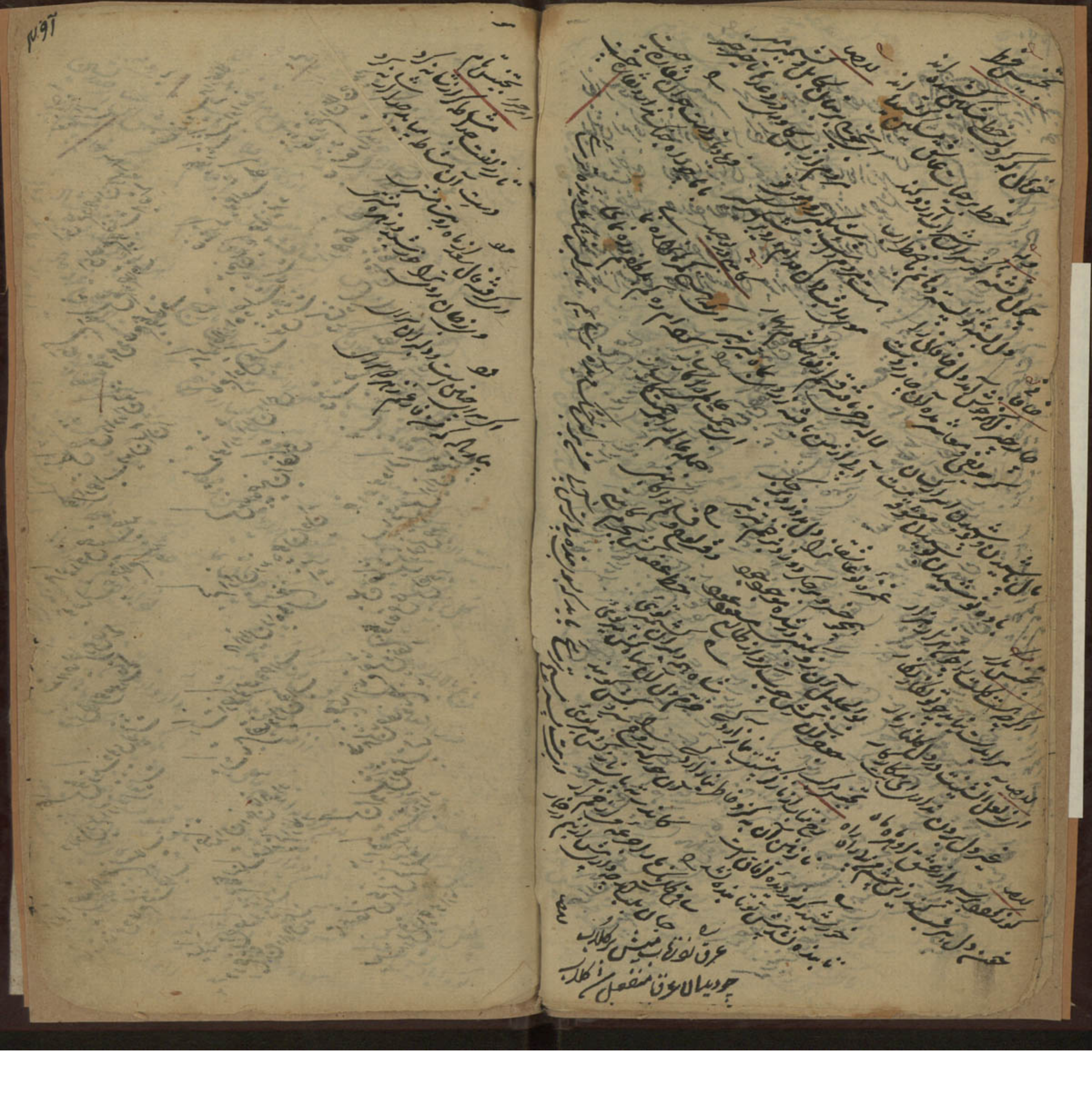


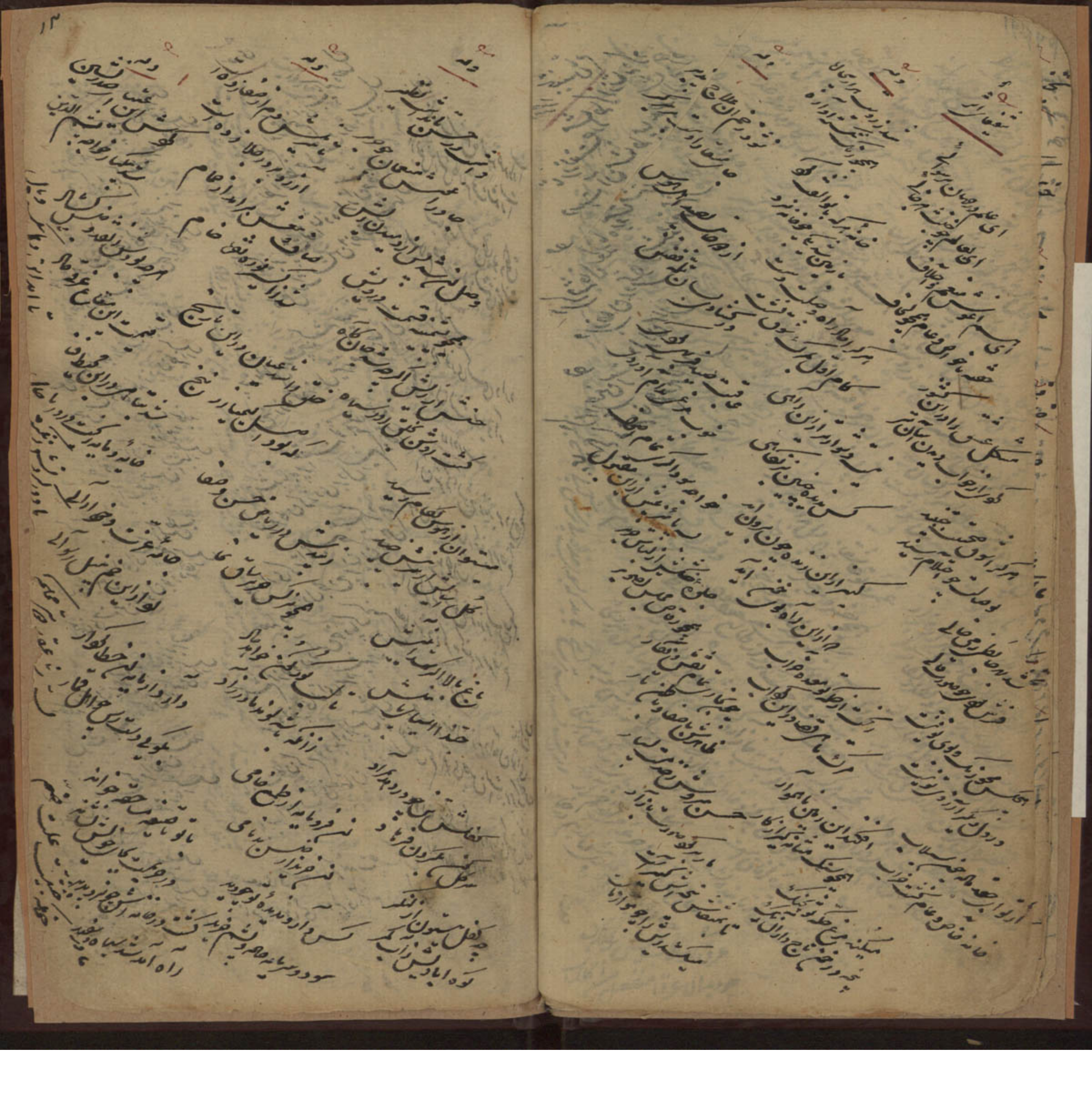














هو

میرنجات

ای صدر پناه مشک هم در روز کار تو
کار جهان و خلق جهان جمله در همت
تا پای بجای صدر نشینان گدای تست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غمت
تا مهارت از سپهر صدارت بلند شد
آشوب در تمامی ذرات عالم است
از رستخیز ظلم تو هر ذره خاک وقف
با تیغ معمور خود سپه با غرش اعظم
هرکس عذار سرد شکل تو دید گفت
گویا عزازیل اشرف اولاد آدم است
هنگامه تعیناف مهر زاد جهان
ان رستخیز عام که نامش محرم است
از بهت سوار مخدوم زاده است
باز این چه شورشست که در خلق عالم است
گردن زند تلاوه صلاحیت کند روز
پرورده گف رسوف خدا چنین
ای از تعارفنامه خیابان کربلا
در خانه تو بلکه حلوای شیخ مرد با این
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
گرمی کرامت شد ز ظلم تو در نجف
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
حق النفقه تو که لاش کرده انگشت
هرگل که شد شکفته به بستان کربلا

گفته بنجور کین جفا جو
باز از پسر مادران پدر آورد
بفرست بر آنکه در گفت بیت
کوته مکن زکار خود و بست
با ور بکند یه گفت با جاه
کای مهر تو ام ملال با گاه
در راه تو ای نگار زیست
وا دوم زکف آنچه بود در دست
تا چند بکنی ز قرص تبریزی
دیگر بکنم تماشای جدال
گفتا بعجوز ای شوخ بی باک
کین دام جان زدست بیجا کی
روح پدرم بمغفرت جفت
کز روی نصیحتم مگر گفت
کین ما در تو زن ربوبیت
خیر و برکت بدست او نیست
دست تو بهر چه آشنا شد
خیر و برکت از او جدا شد

حوات یکناه زقطع وظیفها
در خاک و خون فتاده همیدان کربلا
رفت پلنگ زد ابر و باد
فریاد العطش ز بیابان کربلا
نواب تا از صدارت بلند
از غم فلک بر آتش غربت نشستند
کاشکی آن ز تو صدارت
ای چرخ که بلند سخن یا نشستن نگرت
کاشکی ای آن رشیدای برام تو
یک نعره برق خرم کرم چنین شدی
کاشکی ان رکنج ای مرد و وام
سید سیه گره روز زبان قبر کنم
گر شاه و دین عرایض بوست و زیر
ای کاشکی به مرد و ای رهنمات چنین
عالم تمام غرق دریای خون شدی
وحشی چنین تر ابر بید وراورند
ارکان عرش را به تزلزل در آورند
[illegible]

هو

نواب ور جهان شده با ملک الرب
روح الامین سواره بر از هر جا
اجوال حکم با تو کاوکلیمن رسید
ای بستر شکن تا بای بارگاهان وزیر رسید
از بس شرف بگه بر خاک عرصه گشت
گرد از مدینه بر فلک بشمعان رسید
از بسکه طول یافت زدوست توعرضها
تا دامن جلال جهان آفرین رسید
روزی که برکت صدارت شدی سوار
طوفان بآسمان زغبار زمین رسید
وقت که کندبرای دل خلق خراب ملک
کو دور دست بیچ و اینت با ملک
در روز باج بوت نیست ای صدر با وقار
خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار

جای که بود طاهر از اسباب ز نیز
ارجا که بود طاهر ان خلق
از بسکه بر تو خشن و دل مردم بر آن رخ جان خلق
از دو جا که آتش از الی در جان
سردار و صاحب در شکوه سرای از دو قوم
ان رسیدار اسکوات
رو در مدینه کوه های ابنها الرسول
کان موشی شکسته ولای اندازی پاشان
مارا بدست صدر اسیر بلا ابین
حکم و ظیفها همه امضا کرده زحمت
و ندر جان مصیبت بار بلا ابین
با برکشید از بنخجیری گفت
بر کرده ان رسم شدید با این
ابن ای قدر شماری همه در زنده را بین
حوات راجو دانه تسبیح ازخفا
غلطان بخاک معرکه کربلا بین
[illegible]

ای شاه دین ز آتش صدر تو داد داد
کو خاک پاک اهل وظایف بیاد داد
نواب تا بمنصب خود کامیاب شد
بنیاد جبر خانه دوقت خراب شد
در خانه تو بلکه یتیمان گرسنه اند
روی زمین ز اشک اجگر گون خضاب شد
دل گرم این شدی تو در تمامی
از آه سرد ما همیان ماهتاب شد
جای که جز به تار حرص تو بر فروخت
سرخ هوا و ماهی دریا کباب شد
هر یکی همه حرف خنده و دندان تو
در دیده اشک مستمندان خون ناب شد
نواب هر کجا که رسید و سلام کرد
نوحی که عقل گفت قیامت قیام کرد
از محرم بزم مطلب رقم زدند
ان نا کسان که تیغ بجسد حرم زدند
نسبت بکرده تو شقیقان روز حشر
دارند شرم گرچه خلق دم زدند
از جور کفش دار تو یاران مسجد
کلکلین کفش بعرصه محشر قدم زدند
آه از دمی که رو بهم از مند تو زدند
چون اهل بیت دست در اهل ستم زدند



